

عنصر شخصیت در حکایت‌های حدیقه سنایی

اکبر صیادکوه* - مانا اخلاق**

چکیده

حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه از برجسته‌ترین و تأثیرگذارترین مثنوی‌های عرفانی - تعلیمی ادب پارسی و مهم‌ترین اثر ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی (۶ هـ ق) است. سنایی پس از یک دیباچه دراز آهنگ مثنوی، مطالب و موضوع‌های این منظومه را، که تعداد آنها در بیشتر نسخه‌ها به ۱۰۰۰۰ بیت می‌رسد، در ده باب گنجانده است و برای بیان روشن‌تر و استوارتر مقاصد خود، که اغلب، مسائل غامض و بلند عرفانی هستند، از نوع ادبی پرتأثیر حکایت بهره برده و در لابه‌لای مطالب اصلی کتاب، حکایت‌های نسبتاً زیادی را گنجانده که تعداد آنها در مجموع به ۱۱۲ حکایت می‌رسد. این حکایت‌ها اغلب با عنوان‌هایی نظیر: «التمثل فی، التمثیل فی، حکایت در، و داستان...» از متن اصلی جدا می‌شوند و از نظر کوتاهی و بلندی متفاوتند و بی‌شک در ساده کردن و پرتأثیر کردن زبان حدیقه، نقش فراوان دارند. برای به انجام رسانیدن این پژوهش پس از بررسی شخصیت‌های اصلی این حکایت‌ها، آنها را در پنج گونه مذهبی - عرفانی، تاریخی - اسطوره‌ای، تپیک، همراز، تمثیلی و نمادین جای

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز. Ak_sayad@yahoo.com

** مدرس زبان و ادبیات فارسی دانشگاه زند.

دادیم و از دیدگاه عنصر داستانی «شخصیت» بدان‌ها نگرینیم. سعی شد بخشی از یافته‌های تحقیق در چند جدول نمایش داده شود.

واژه‌های کلیدی

سنایی، حدیقه، شخصیت، تیپ.

مقدمه

حدیقه الحقیقه و شریعة الطریقه حکیم ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، شاعر عالی‌قدر و عارف بلند مقام قرن ششم، در زمره بزرگ‌ترین کتاب‌های عرفانی و یکی از مثنوی‌های مهم و تأثیرگذار در ادب پارسی است که شخصیت‌های بزرگی چون مولانا جلال‌الدین بلخی، شیخ اجل، سعدی شیرازی و فریدالدین عطار نیشابوری، در آفرینش آثار خود بدان چشم داشته‌اند. «تعداد ابیات این منظومه و نظم فصول و ابواب آن، در نسخه‌های مختلف بسیار متفاوت است و از حدود ۵ هزار بیت تا ۱۲ هزار بیت» در تغییر است. (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۳: ۱۸)

سنایی این مثنوی را در ابواب مختلف، از مسائل عرفانی و حکمی و کلامی و مشحون به معارف الهی و در قالب ادبیات تمثیلی و حکایت، پرداخته است. (صفا، ۱۳۷۳، ص ۲۷۶) مجموع حکایت‌های این کتاب صد و دوازده حکایت است که بلندترین آن حکایت‌ها دارای ۵۸ بیت و کوتاه‌ترین آنها حکایت‌های ۲ بیتی است.

شیوه شخصیت‌گزینی و شخصیت‌پردازی در هنری کردن یک اثر ادبی و داستانی تأثیر شگرفی دارد. اگرچه در نوع ادبی حکایت به علت ساختار کوتاه آن، که اصولاً مجال برای این امر دست نمی‌دهد، موضوع شخصیت‌پردازی در آن کمتر دیده می‌شود و مانند شخصیت‌پردازی رمان یا حتی داستان کوتاه نیست، اما بررسی چند و چون آن در نقد و تحلیل‌های ادبی ارزشمند است.

سنایی در حکایت‌های خود، گاهی به آوردن نامی از شخصیت‌ها اکتفا می‌کند؛ چون شخصیت‌های بیشتر حکایت‌های سنایی برای خوانندگان آشنا و شناخته شده یا به تعبیر

دیگر علم و خاص هستند و در بقیه حکایت‌ها، که شخصیت اصلی فرد خاصی را بیان نمی‌کند، از شخصیت‌های نوعی یا تیپیک مانند: زالک، پیر، مرید، پادشاه، زنگی و کنیزک و... استفاده می‌کند. البته در برخی از حکایت‌ها نیز سنایی مشخصات ظاهری یا باطنی برخی از شخصیت‌ها را بیان کرده است؛ ولی تعداد این حکایت‌ها انگشت‌شمارند. نکته کلی دیگری که در باب شخصیت‌گزینی حدیقه، باید بدان اشاره شود، این است که سنایی در حکایت‌هایش همانند عرف داستان‌نویسی قدیم، بیشتر از شخصیت‌های ایستا استفاده می‌کند؛ یعنی شخصیت‌های وی تا آخر حکایت بدون تغییر باقی می‌مانند. به بیان دیگر، شخصیت با بار منفی یا مثبت تا پایان حکایت منفی یا مثبت می‌ماند.

گونه‌های مختلف شخصیت‌های حدیقه سنایی

پس از مطالعه حدیقه و بررسی شخصیت‌های اصلی حکایت‌های آن، بدین نتیجه دست یافتیم که می‌توان شخصیت‌های حکایت‌های این مثنوی را در پنج گونه زیر تقسیم‌بندی کرد:

الف- حکایت‌هایی که شخصیت‌های تیپیک (نوعی) دارند:

شخصیت نوعی Typical Character «شخصیت نوعی یا تیپ یا شخصیت تیپیک نشان دهنده خصوصیات و اختصاصات گروه یا طبقه‌ای از مردم است که او را از دیگران متمایز می‌کند. شخصیت نوعی، نمونه‌ای است برای امثال خود. برای آفریدن چنین شخصیتی باید حقیقت را از چند نمونه واقعی و زنده گرفت و با هنرمندی درهم آمیخت تا شخصیت نوعی مورد نظر آفریده شود» (جمال میرصادقی، ۱۳۷۷: ۱۸۲).

بر مبنای تعریف یاد شده، سنایی از مجموع صد و دوازده حکایت خود در حدیقه، در ۶۲ حکایت از شخصیت‌های تیپیک استفاده کرده است؛ از جمله: کور، پادشاه (شاه)، رادمرد، ابله، احوال، کودکان (کودک)، زال (پیرزن)، گبر، کاهل، پیر، زاهد، مرید، زنگی، مخنث، پنبه‌زن، منجم، کم‌آزار، و... که در جدول زیر نموده شده‌اند. همچنان که ملاحظه می‌شود، بیشتر عنوان این شخصیت‌ها در واقع صفت هستند که به جای اسم یا موصوف نشسته‌اند:

جدول شخصیت‌های نوعی و بسامد آنها در حدیقه سنایی

شخصیت تپیک	تعداد	صفحه	شخصیت تپیک	تعداد	صفحه
کور	۲	۱۵۵، ۴۰۷	زاهد	۲	۱۳۳، ۶۴۵
گبر	۱	۱۰۷	موید	۱	۲۸۷
رادمرد	۲	۷۱، ۷۵	زنگی	۱	۲۹۰
ابله	۳	۸۳، ۳۱۶، ۴۳۸	مخنت	۱	۳۸۷
احول	۱	۸۴	یکی	۳	۳۱۷، ۳۲۷، ۳۶۰
کودک	۱	۴۶۶	حیزی	۱	۳۸۸
کاهل	۱	۱۰۸	نادان	۱	۷۳۳
داهی	۱	۳۶۶	دیندار	۱	۴۱۰
حیله‌جو	۱	۳۶۷	بقال	۱	۴۱۱
کوفی	۱	۵۶۵	پادشاه	۳	۵۸۴، ۵۷۸، ۵۸۱
زال (پیرزن)	۳	۱۰۷، ۲۷۱، ۴۵۴، ۵۴۵	کلک	۱	۶۵۷
پیر در معنی عرفانی	۵	۱۳۳، ۲۸۶، ۴۸۱، ۵۶۲، ۵۵۰	جوان	۱	۶۶۴
مرد	۳	۶۴۷، ۴۵۹، ۳۶۷	گرمی یوز	۱	۶۶۵
زن	۳	۴۴۳، ۳۹۸، ۳۳۲	کم‌آزار	۱	۶۷۳
منجم	۱	۷۰۲	پنبه زن	۱	۷۳۱
شحنه	۱	۵۶۱	یخ‌فروش	۱	۴۱۹
دوست	۱	۴۴۵	مرد معیل	۱	۴۶۴
خواجه	۱	۴۶۹	خوش‌دل	۱	۴۷۴
دمساز	۱	۴۸۳	معن	۱	۳۰۶
صوفی	۱	۴۹۵	شیخ	۱	۴۹۵
من (خود سنایی)	۲	۶۷۴، ۳۶۸	علوی	۱	۴۶۱
حیز مرد	۱	۴۶۱	دانشومندی	۱	۴۶۱

از جمله حکایت‌هایی که، شخصیت اصلی حکایت از گونه «نوعی» است، دو حکایت زیر را برگزیده‌ایم که در این بخش به آنها اشاره شده است:

کور را گوهری نمود کسی زین هوس پیشه مرد بوالهوسی
که از این مهره چند می‌خواهی؟ گفت: یک گرده و دو تا ماهی
(سنایی، ۱۳۵۹: ۱۵۵)

در این حکایت کور به نمایندگی تمام اشخاص نادان و جاهل و بی‌خبر از مسائل اجتماعی برگزیده شده است. همچنین شخص بوالهوسی که به عنوان شخصیت فرعی در این حکایت آورده شده، نماینده افراد بی‌دردی است که نسبت به امور جامعه ناآگاهند. نمونه دیگر:

بود در شهر بلخ بقالی بی‌کران داشت در دکان مالی
ز اهل حرفت فراشته گردن چابک اندر معاملات کردن
هم شکر داشت و هم گل خوردن عسل و خردل و خل اندر دن
ابلهی رفت تا شکر بخرد چون که بخريد سوی خانه برد
مرد بقال را بداد درم گفت: شکر مرا بده به کرم
برد بقال دست زی میزان تا دهد شکر و برد فرمان
در ترازو ندید صدگان سنگ گشت دلتنگ از آن و کرد آهنک
مرد بقال در ترازوی خویش سنگ صدگان نهاد از کم و بیش
کرد از گل ترازو را پاسنگ تا شکر بدهدش مقابل سنگ
مرد ابله مگر که گل خوردی تن و جان را فدای گل کردی
از ترازو گلک همی دزدید مرد بقال نرم می‌خندید
گفت: مسکین خبر نمی‌دارد کین زیان است و سود پندارد
هرچه گل کم کند همی زین سر شکرش کم شود سری دیگر
(همان: ۴۱۱)

سنایی در این حکایت با معرفی شخصیت‌های حکایت خود، تصویر گویاتری در برابر مخاطبان خود گذاشته است. بی‌تردید توضیحاتی که درباره شخصیت بقال می‌آورد و از او با صفت‌های فراوان مال داشتن، از همه همکاران یا هم‌صنفان خود سرآمد بودن، چابکی در معامله و زیرک و حساب‌گر بودن و حتی از نرم خندیدن او یاد می‌کند، چنین صفاتی این حکایت را به اوج تأثیر گذاری می‌رساند.

سنایی در حکایت زیبایی زیر نیز شخصیت اصلی حکایت خود را با هنرمندی انتخاب کرده و ویژگی‌های آن را خوب توصیف کرده است و بدین ترتیب به تمام منظور خود دست یافته است:

یافت آینه زنگی در راه	واندرو روی خویش کرد نگاه
بینی پخج دید و دو لب زشت	چشمی از آتش و رخی ز انگشت
چون برو عیبش آینه نهفت	بر زمینش زد آن زمان و بگفت:
کانکه این زشت را خداوندست	بهر زشتیش را بیفکنده است
گر چو من پر نگار بودی این	کی در این راه خوار بودی این
بی کسی او ز زشت خوئی اوست	ذل او از سیاه‌رویی اوست

(همان: ۲۹۰)

«زنگی» در این حکایت شخصیت اصلی است. وی نماینده تمام انسان‌های بی‌خبر از خویش است که بعد از سال‌ها زندگی، هنوز خود را نیز آنطور که باید و شاید نمی‌شناسند. با دریافت این مطلب بیشتر به عمق معنای این حدیث پی می‌بریم که: «من عرف نفسه فقد عرف ربه».

ب- حکایت‌هایی که شخصیت‌های تمثیلی دارند

منظور از شخصیت تمثیلی «شخصیت جانشین شونده است». به این معنا که شخصیتی جانشین فکر و خلق و خو و خصلت و صفتی می‌شود و کیفیتی انتزاعی به صورت عینی

تصویر می‌شود؛ مثلاً در جمله دیو چو بیرون رود فرشته در آید، دیو و فرشته جانشین پلیدی و پاکیزگی شده است. بنابراین این نوع شخصیت‌ها دو بعد دارند، بعد فکری و خصلتی که مورد نظر نویسنده یا گوینده بوده است و بعدی که در آن مجسم می‌شوند (جمال میرصادقی، ۱۳۷۷: ۱۷۸).

سنایی در حدیقه از ۶ شخصیت تمثیلی استفاده کرده است. حکایت‌هایی که این شخصیت‌ها در آنها به کار رفته‌اند، جزو جذاب‌ترین حکایت‌های حدیقه به شمار می‌آیند. وی بخوبی توانسته است، از حیواناتی مانند: روباه، مرغ، شتر و بلبل برای نشان دادن شخصیت‌های اجتماعی زمانه بهره گیرد.

شخصیت تمثیلی	تعداد	صفحه	شخصیت تمثیلی	تعداد	صفحه
اشتر	۲	۳۲۰، ۸۳	روباه	۱	۱۳۲
مرغ	۱	۷۴۰	بلبل	۱	۴۱۰
پیل	۱	۶۹			

در حکایت‌های زیر، که برای نمونه برگزیده شده‌اند، شخصیت‌های اصلی حکایت از نوع تمثیلی هستند:

هر دو را آشیانه در باغی
می‌پریدی میان راغ درون
می‌زد از راه عشق دستان‌ها
زشت‌رویی و من نکو رویم
شاد بلبل به جای او بنشست
کودکی رفت و دامکی بنهاد
زاغ و بلبل به طمع دانه به دام
گشتی آخر تو ساکن از غلغل
مر فلک را چه مشعله و چه چراغ
(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۱۰)

بود در روم بلبل و زاغی
زاغ دایم به گرد باغ درون
بلبلک شاد در گلستان‌ها
زاغ را طعنه زد که خوش گویم
زاغ غمگین شد و برفت از دشت
زاغ دلتنگ و بلبلک دل شاد
در فتادند هر دوان ناکام
گفت زاغک به بلبل: ای بلبل!
اندرین ره چه بلبل است و چه زاغ

شخصیت‌های حیوانی در برخی از موارد جنبه نمادین پیدا می‌کنند. به نظر می‌رسد که در این حکایت «بلبل» نماد انسان‌های خودخواه و خودبین و «زاغ» نماد انسان‌های زشت‌روی و مردمان عادی جامعه است. شاعر ترجیح داده که منظور خود را به صورت کنایه و غیرمستقیم با استفاده از شخصیت‌های تمثیلی بیان کند.

نمونه دیگر:

کای تو با عقل و رای و دانش جفت	روبهی پیر روبهی را گفت:
نامه ما بدین سگان برسان	چابکی کن دو صد درم بستان
لیک کاری عظیم باخطر است	گفت: اجرت فزون ز دردسر است
درمت آنگهم چه دارد سود؟! (همان: ۱۳۲)	زین زیان چونکه جان من فرسود

در این حکایت شخصیت اصلی «روبه پیری» است که از روباهی دیگر درخواست کمک می‌کند که نامه (پیغام) او را به نزد سگان ببرد. روباه پیر تمثیلی از افراد باتجربه و زیرک و ثروتمندی است که گمان می‌کنند با پرداخت پول به مقصود و هدفشان خواهند رسید. «روبه جوان» نیز تمثیلی از انسان‌های دانا و عاقبت‌نگری است که با توجه به پایان و عواقب کار فریب نمی‌خورند.

ج- حکایت‌هایی که شخصیت‌های مذهبی - عرفانی دارند

سنایی یک شخصیت دین‌گرا و عارف مسلک دارد و بالطبع برای شخصیت‌های مذهبی و عرفانی ارج و احترام خاصی قایل است. بنابراین تعداد حکایت‌هایی که شخصیت‌های آنها جنبه مذهبی - عرفانی دارند، در مجموع زیاد است. نکته‌ای که در اینجا اشاره بدان ضروری می‌نماید، این است که برخی از شخصیت‌هایی که در بحث بعدی با عنوان شخصیت‌های تاریخی - اسطوره‌ای آمده‌اند، ممکن است جزو شخصیت‌های مذهبی هم باشند، ولی ملاک کار ما بیشتر بر اساس ویژگی مهم‌تر شخصیت‌ها بوده است.

در چند حکایت حدیقه، برخی از انبیا و امامان، علیهم السّلام، به عنوان شخصیت اصلی حضور دارند که آنان را جزو شخصیت‌های مذهبی - عرفانی به شمار آورده‌ایم. شخصیت‌هایی همچون حضرت خلیل، موسی، سلیمان و علی (علیهم السّلام). در میان این شخصیت‌هایی که جزو شخصیت‌های مذهبی - عرفانی به شمار آمده‌اند، حضرت امیرالمؤمنین (ع) و حضرت عیسی (ع) و شبلی بیشترین حضور را دارند. این شخصیت‌ها در حکایت‌های دیگر حدیقه، به عنوان شخصیت‌های فرعی دیده می‌شوند. در جدول زیر میزان حضور و جای این شخصیت‌ها در حدیقه‌ی سنایی نموده شده است:

جدول توزیع شخصیت‌های مذهبی - عرفانی

شخصیت مذهبی - عرفانی	بسامد	صفحه
خلیل الله	۱	۱۶۸
سلیمان	۱	۴۱۲
علی / حیدر	۳	۳۸۸، ۱۴۰، ۱۰۸
عیسی	۳	۳۹۲، ۳۹۱، ۳۵۳
موسی	۱	۲۸۹
عمر	۳	۴۶۰، ۴۴۷، ۹۳
قیس عاصم	۱	۱۲۹
عبدالله رواحه	۱	۲۸۸
عبدالله عمر	۱	۵۴۴
حامد لفاف	۱	۴۶۸
احنف قیس	۱	۵۴۸
ابوحنیفه	۱	۵۷۲
ثوری	۱	۹۵
شیخ گورکانی	۱	۱۱۵
شبلی	۳	۳۲۴، ۳۲۲، ۱۱۶
بوشعیب الابی	۱	۱۴۳
حلاج	۱	۴۸۵

نمونه‌هایی از حکایت‌هایی که شخصیت‌های آنها مذهبی- عرفانی هستند:

از زره بود پشت حیدر فرد
تا بود روی به زره باشد
کرد خصمش سؤال، گفتا: مرد
چو دهد پشت کشته به باشد...
(همان: ۳۸۸)

نمونه‌ای دیگر:

در اثر خوانده‌ام که روح الله
ساعتی چون برفت خواب گرفت
سنگی افکنده دید، بالش ساخت
ساعتی خفت و زود شد بیدار
گفت: ای رانده، ای سگ ملعون
جایگاهی که عصمت عیسی است
گفت بر من تو زحمت آوردی
با من آخر تکلف از چه کنی؟
ملک دنیا همه سرای من است
ملکت من به غصب چون گیری؟
گفت بر تو چه زحمت آوردم
گفت کین سنگ را که بالش تست
عیسی آن سنگ را سبک بنداخت
گفت خود رستی و مرا رانندی
با تو زین پس مرا نباشد کار
شد به صحرا برون شبی ناگاه
به سوی خوابگاه شتاب گرفت
خواب را جفت گشت و بیش نتاخرت
دید ابلیس را در آن هنجار
به چه کار آمدی برم به فسون
مر ترا کی در آن مکان مأوی است؟
در سرایم تصرفی کردی
در سرایم تصرف از چه کنی؟
جای تو نیست ملک و جای من است
تو به عصمت مرا زبون گیری
قصد ملکیت بگو که کی کردم
نه ز دنیاست چون گرفتی سست؟
شخص ابلیس زان سبب بگداخت
هر دوان را ز بند برهانندی
ملکت من تو رو به من بگذار
(همان: ۳-۳۹۲)

شخصیت اصلی این حکایت «عیسی» (ع) است که رو در رو با شیطان مجادله‌ای سخت می‌کند. عیسی، که نماد تجرد و ترک دنیا است، برای منظوری که سنایی در نظر داشته، بسیار مناسب برگزیده شده و عنصر «تکه سنگ» نیز، که می‌تواند نماد بی‌ارزش‌ترین

تعلقات دنیایی باشد، آگاهانه در متن داستان جای گرفته و بر تأثیر بیشتر حکایت افزوده است.

و اما آنانی که بیشتر به عنوان عارف معروف هستند، در حدیقه سنایی، هفت بار شخصیت اول داستان قرار گرفته‌اند؛ کسانی چون شبلی، ثوری و حلاج. نمونه‌ای از این حکایت‌ها را در زیر می‌آوریم:

ثوری از بایزید بسطامی	از پی طاعت و نکونامی
کرد نیکو سؤالی و بگریست	گفت پیرا بگو که ظالم کیست؟
پیر وی مرورا جواب بداد	شربت وی هم از کتاب بداد
گفت: ظالم کسی است بد روزی	که یکی لحظه در شبان روزی
کند از غافلی فراموشش	نبود بنده حلقه در گوشش

(همان: ۹۵)

شخصیت‌های این حکایت عبدالله بن محمد بن هارون مکنی به ابومحمد و معروف به ثوری و بایزید بسطامی ملقب به سلطان‌العارفین هستند که هر دو از عارفان برجسته تاریخ عرفان به شمار می‌آیند و متناسب با منظور اصلی حکایت برگزیده شده‌اند. سنایی در این حکایت پردازی چندان به توصیف شخصیت‌های حکایت‌هایش نمی‌پردازد و گویا این گونه تصور می‌کند که ویژگی‌ها و صفات آنها برای مخاطبان آشناست و ظاهراً به همین علت طریق ایجاز را برمی‌گزیند.

د- حکایت‌هایی که شخصیت‌های همراز دارند

شخصیت همراز (مرد، زن) Confidant, Confidante: «شخصیت همراز، شخصیت فرعی در نمایشنامه و داستان است که شخصیت اصلی به او اعتماد می‌کند و با او اسرار مگو و رازهای خود را در میان می‌گذارد. معمولاً این شخصیت همراز همدم یا ندیمه‌ای است که طرف اعتماد خانمش قرار می‌گیرد. یا آشنایی، دوستی صمیمی است که شخصیت اصلی داستان مسائل خصوصی خود را به او می‌گوید» (میرصادقی، ۱۳۷۷: ۱۸۲).

در حدیقه سنایی چند بار زن (همسر) شخصیت همراز است. کسی که به سخنان همسرش گوش می‌دهد و جالب است که در بیشتر وقت‌ها وی را راهنمایی می‌کند. چنین مقامی که زن در این حکایت‌ها دارد، تقریباً با عرف زمان سنایی کمی ناخوانی دارد و این احتمالاً برآمده از اندیشه سنایی درباره زن است که در مقاله‌ای دیگر، نگارندگان بدان پرداخته‌اند. در جدول زیر شخصیت‌های همراز حدیقه و شیوه توزیع آنها نموده شده است:

شخصیت همراز	تعداد	صفحه	شخصیت همراز	تعداد	صفحه
زن بوشعیب الابی	۱	۱۴۳			
زن حاتم	۱	۱۱۷	زن عبدالله	۱	۱۴۳
زن قیس عاصم	۱	۱۲۹	زن دوست	۱	۲۸۸

در حکایت زیر شیوه شخصیت‌پردازی سنایی و نقشی که به زن قیس عاصم داده،

جالب توجه است:

آیه «من ذالذی یقرض الله...» بر پیامبر (ص) نازل می‌شود و هر کس در حد توانایی خود هر چه به دستش می‌رسد، به محضر پیامبر (ص) می‌آورد. یکی از اصحاب پیامبر که قیس عاصم نام دارد، فرد فقیری است که از مال دنیایی چیزی ندارد. به خانه می‌رود و به همسرش می‌گوید: «هر چه زودتر هر چه در خانه داریم، بیاور تا من به محضر حضرت پیامبر (ص) ببرم». زن می‌گوید: «ما چیزی در خانه نداریم». قیس می‌گوید: «با دقت برو بگرد، هر چه یافتی سریع بیاور». زن می‌رود و جستجو می‌کند و فقط پیمان‌های خرما خشک نامرغوب می‌یابد و نزد قیس می‌آورد و می‌گوید: «بیش از این چیزی نیافتم». قیس این پیمان خرما را برمی‌دارد و وارد مسجد می‌شود. یکی از منافقان به او رو می‌کند و می‌گوید: «چه چیزی آورده‌ای؟ جواهر است یا طلا و نقره؟» قیس شرمند می‌شود و غمگینانه در گوشه‌ای می‌نشیند و دست روی دست می‌گذارد. در این حال است که:

آمد از سدره جبرئیل امین گفت کای سید زمان و زمین
مرد را اندر انتظار مدار و آنچه آورده است خوار مدار

مضطفی را ز حال کرد آگاه	یلمزون المطوعین ناگاه
مرد را انتظار چون دارند	ملکوت آمده به نظارند
زلزله افتاده در ملکوت	نیست جای قرار و جای سکوت
حق تعالی چنین همی گوید	دل او را به لطف می‌جوید
کای سرافراز وی گزیده رسول	این قدر زود کن ز قیس قبول
که به نزد من این دقل به عیان	بهتر از زر و گوهر دگران
زو پذیرفتم این متاع قلیل	زانکه دستش رسید نیست بخیل
از همه چیزهای بگزیده	هست جهدمقل پسندیده
قیس را زان سبب برآمد کار	زان منافق به فعل بدگفتار
گشت رسوا منافق اندر حال	قیس را کار گشت از آن به کمال

(سنایی، ۱۳۵۹: ۱۲۹)

شخصیت اصلی این حکایت «قیس عاصم» است. در این حکایت زن همراز و همدم قیس عاصم است و تمام تلاش خویش را برای حل مسئله شوهر به کار می‌گیرد. دقیقاً همان کاری که یک شخصیت همراز در داستان انجام می‌دهد. در این حکایت شخصیت‌های دیگری چون منافق، جبرئیل و حضرت پیامبر هم حضور دارند، ولی حوادث اصلی داستان گرد وجود قیس و همراز وی دور می‌زند.

ه - حکایت‌هایی که در آنها شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای حضور دارند

شخصیت اصلی در تعدادی از حکایت‌های حدیقه سنایی، شخصیت‌های تاریخی هستند. منظور ما از شخصیت‌های تاریخی، شخصیت‌هایی است که ساخته و پرداخته ذهن شاعر یا نویسنده‌ای نیستند؛ بلکه در عالم واقع، در یک برهه از زمان، زندگی می‌کردند و به گونه‌ای در تاریخ تأثیر گذاشته‌اند؛ یا به عبارتی دیگر به اندازه نقش خود تاریخ‌ساز بوده‌اند؛ همانند سلطان محمود غزنوی و مأمون و منظور از شخصیت‌های اسطوره‌ای، کسانی هستند

که جایگاه تاریخی آنها دقیقاً معلوم نیست و تا حدودی با افسانه‌ها در آمیخته‌اند. کسانی چون لقمان، نوشیروان، بقراط و مجنون.

در مجموع شخصیت‌های اصلی ۱۲ حکایت در حدیقه، جنبه تاریخی یا اسطوره‌ای دارند که شیوه‌ی توزیع و جایگاه آنها در جدول زیر نموده شده است.

شخصیت تاریخی و اسطوره‌ای	تعداد	صفحه	شخصیت تاریخی و اسطوره‌ای	تعداد	صفحه
لقمان	۱	۴۱۶	سلطان محمود غزنوی	۴	۵۵۷، ۵۴۵ ۵۶۹، ۵۶۳
مجنون	۱	۴۵۷	مأمون	۱	۵۵۱
بقراط	۱	۶۸۹	سلطان مسعود	۱	۵۵۲
اسکندر مقدونی	۱	۴۱۲	نوشیروان	۲	۵۶۸ و ۵۵۳

یادآوری می‌شود که شخصیت‌های تاریخی بیشتری در حکایت‌های حدیقه سنایی حضور دارند؛ ولی در نقش‌های فرعی یا غیراصولی که در این مقاله بدانان نپرداختیم. همچنین برخی از شخصیت‌های اصلی دیگر را به علت اینکه در حوزه‌های دیگری شهرت بیشتری داشته‌اند و وابسته بدان حوزه‌ها بوده‌اند، در جدول‌های دیگری آورده‌ایم؛ مثلاً کسانی که در زمره عرفا یا پیامبران قلمداد شده‌اند، در قسمت‌های دیگر آورده‌ایم. در زیر نمونه‌ای که شخصیت‌های تاریخی یا اسطوره‌ای دارند، نقل شده است.

گفت در وقت مرگ اسکندر	همه را خواند که‌تر و مه‌تر
گفت: اینک دو دست خود بستم	هین بگویند چیست در دستم؟
آن یکی گفت: جوهری داری	و آن دگر گفت: گوهری داری
آن یکی گفت: نامه ملک است	و آن دگر گفت: خاتم ملک است
گفت: نی نی، که جمله در غلطیت	همه راه هوس همی ظلیت
در زمان هر دو دست خود بگشاد	گفت: در دست نیستم جز باد
سالی سیصد به یاد دارم من	زان همه عمر باد دارم من

(همان: ۴۱۲)

سنایی این شخصیت را برای مضمون و موضوع حکایت مورد نظر خود بسیار مناسب انتخاب کرده است و به نظر می‌رسد که با توجه به مضمون بیت آخر حکایت، بیشتر شخصیت اسطوره‌ای اسکندر مورد نظر وی بوده است؛ اگر چه همچون بسیاری از شخصیت‌های دیگر حدیقه، سنایی به جزئیات شخصیتی او اشاره نکرده است. درباره اسکندر مقدونی فراوان سخن گفته‌اند. برخی او را پادشاهی عادل و انسانی باشعور معرفی کرده‌اند و برخی او را شخصی ظالم و غارت‌گر می‌شناسند. ماجرای رفتن او به ظلمات و دست نیافتن‌اش به آب حیات، به او وجه اسطوره‌ای بیشتری می‌بخشد و برخی از او با عنوان اسکندر ذوالقرنین یاد کرده‌اند. (خزائلی، ۱۳۶۳: ۴۵۶)

در نمونه زیر شخصیت اصلی حکایت، مجنون است. در این حکایت، سنایی بنا به ضرورت، فقط به ذکر نام مجنون بسنده نکرده؛ بلکه برخی از ویژگی‌های روحی و روانی وی را نیز توصیف کرده است:

آن شنیدی که در عرب مجنون	بود بر حسن لیلی او مفتون
دعوی دوستی لیلی کرد	همه سلوی خویش بلوی کرد
حله و زاد بود خود بگذاشت	رنج را راحت و طرب پنداشت
کوه و صحرا گرفت مسکن خویش	بی‌خبر گشته از غم تن خویش
چند روز او نیافت هیچ طعام	صید را بر نهاد بر ره دام
ز اتفاق آهویی فتاد به دام	مرد را ناگهان برآمد کام
چون بدید آن ضعیف آه‌ورا	و آن چنان چشم و روی نیک‌ورا
یله کردش سبک ز دام او را	ای همه عاشقان غلام او را
گفت چشمش چو چشم یار من است	این که در دام من شکار من است
در ره عاشقی جفانه رواست	هم رخ دوست در بلا نه رواست
چشم لیلی و چشم بسته بند	هست گویی به یکدیگر مانند
زین سبب را حرام شد بر من	یله کردم‌ش از بلا و محن

(سنایی، ۱۳۵۹: ۴۵۷)

و- شخصیت‌های نمادین در حدیقه

در حدیقه سنایی، حکایتی که شخصیت اصلی آن نمادین باشد، دیده نشد؛ اما حکایت معروف و زیبایی وجود دارد که شخصیت اصلی آن فرد نادانی است و دیگر شخصیت‌های آن شخصیت‌های تمثیلی و نمادین هستند. جالب است که سنایی در پایان این حکایت به بررسی و گشودن رمزها و نمادهای این حکایت می‌پردازد و آن را بازخوانی و تأویل می‌کند:

آن شنیدی که در ولایت شام	رفته بودند اشتران به چرام
شتر مست در بیابانی	کرد قصد هلاک نادانی
مرد نادان ز پیش اشتر جست	از پیش می‌دوید اشتر مست
مرد در راه خویش چاهی دید	خویشتن را در آن پناهی دید
شتر آمد به نزد چه ناگاه	مرد بفرزند خویش را در چاه
دستها را به خار زد چون ورد	پایها نیز در شکافی کرد
در ته چه چو بنگرید جوان	اژدها دید باز کرده دهان
دید از بعد محنت بسیار	زیر هر پاش خفته جفتی مار
دید یک جفت موش بر سر چاه	آن سپید و دگر چو قیر سیاه
می‌بریدند بیخ خار بنان	تا در افتد به چاه مرد جوان
مرد نالان چو دید حالت بد	گفت یارب چه حالتست این خود
در دم اژدها مکان سازم	یا به دندان مار بگدازم
از همه بدتر این که شد کین خواه	شتر مست نیز بر سر چاه
آخرا امر تن به حکم نهاد	ایزدش از کرم دری بگشاد
دید در گوشه‌های خار نحیف	اندکی زان ترنجبین لطیف
اندکی زان ترنجبین برکنند	کرد پاکیزه در دهان افکنند
لذت آن بکرد مدحوشش	مگر آن خوف شد فراموشش

(همان: ۴۰۹)

داستان در اینجا به اتمام می‌رسد و سنایی در ادامه آن به گشایش نمادهای آن می‌پردازد:

تویی آن مرد و جاهت این دنیی	چار طبعت بسان این افعی
آن دو موش سیه سفید دژم	که برد بیخ خاربن در دم
شب و روزست آن سپید و سیاه	بیخ عمر تو می‌کنند تباه
اژدهایی که هست بر سر چاه	گور تنگست زان نه‌ای آگاه
بر سر چاه نیز اشتر مست	اجل است ای ضعیف کوتاه دست
خار بن عمر تست یعنی زیست	می‌ندانی ترنجبین تو چیست
شهوت ست آن ترنجبین ای مرد	که ترا از دو کون غافل کرد

(همان: ۴۰۸)

همه عناصر داستانی به ویژه شخصیت‌های فعال در این حکایت، که تعدادشان نیز زیاد است، همه با ظرافت و تیزهوشی برگزیده شده‌اند و هر کدام از عهده نقش خویش بخوبی برآمده‌اند؛ به گونه‌ای که با کنش‌های خود، داستان را بخوبی به جلو می‌برند و از همه جالب‌تر اینکه همه این شخصیت‌ها با معنای تمثیلی خود پیوندی استوار دارند. عناصر و شخصیت‌های این حکایت عبارتند از: فرد نادان، شتر مست، چاه، خاربن، اژدهای دهان باز کرده، ماران خفته، یک جفت موش سیاه و سپید و ترنجبین. تعامل این عناصر با همدیگر به گونه‌ای است که منظور ثانوی که از آن انتظار می‌رود، براحتی به مخاطب منتقل می‌شود.

ز- شخصیت‌های مثبت و منفی در حکایت‌های حدیقه سنایی

یکی از نتایجی که از بررسی شخصیت‌های اصلی حکایت‌های حدیقه به دست می‌آید، این است که سنایی با عنایت به اهداف تربیتی که در سرودن این مثنوی دنبال کرده، بیشتر از شخصیت‌های مثبت بهره برده است. از مجموع ۱۱۲ حکایت حدیقه در ۷۷ حکایت، شخصیت‌های مثبت حضور دارند و در ۳۵ حکایت باقی مانده شخصیت‌های اصلی چهره مثبتی ندارند. اما نکته جالب اینکه در برخی از حکایت‌های حدیقه، سنایی

گاهی یک شخصیت منفی را برمی‌گزینند؛ اما مسؤولیت دیگری را بر عهده او نهاده است و به نتیجه‌ای رسیده که در واقع نوعی آشنایی‌زدایی است و مخاطب را غافل‌گیر می‌کند و به همین علت نیز تاثیر بیشتری دارد. از جمله این شخصیت‌ها، گیری است که در «حکایت مرغ با گبر» (سنایی، ۱۰۷) حضور دارد.

در این حکایت سنایی گبر را انسانی منصف و پاک و با احساس تصویر کرده است که حتی مرغ را هم از حمایت خود محروم نمی‌کند و در برابر شخصیت مخالف، شیوه توحیدی اندیشیدن را بیان می‌کند.

از شخصیت‌های منفی دیگر حدیقه نیز می‌توان از شخصیت زنگی که نماد انسان‌های جاهل و ابله جامعه است (سنایی، ۲۹۰) یا شخصیت بلبل در حکایت بلبل و زاغ (همان، ۴۱۰) که تمثیلی از انسان‌های خودخواه و خودپرست است، و شخصیت مأمون، که دست خود را به خون انسان بی‌گناهی چون یحیی آلوده می‌کند، (همان، ۵) یاد کرد.

اما از چهره‌های مثبتی که در حکایت‌های حدیقه حضور دارند، می‌توان از شخصیت زن حاتم اصم (همان، ۱۱۷)، چهره مثبت امیرالمؤمنین (ع) و خشوع و حضور قلب او در عبادت، (همان، ۱۴۰) و شخصیت احنف قیس (همان، ۵۴۸) که به هواخواهی و دفاع از اسیران می‌پردازد، یاد کرد.

نتیجه‌گیری

در حدیقه، که از آثار مهم عرفانی به شمار می‌آید، سنایی برای تبیین و توضیح یا تأکید بیشتر بر منظور خود، در بیشتر مواقع از نوع پر تاثیر حکایت کمک گرفته است. در مجموع در حدیقه ۱۱۲ حکایت وجود دارد که با عنوان‌هایی چون: در حکایت، فی‌التمثیل و... از متن اصلی جدا می‌شود. پس از تأمل در حکایت‌های حدیقه سنایی و بررسی عنصر شخصیت در آنها نتایج زیر به دست آمد:

الف - سنایی در برگزیدن شخصیت‌های حکایت‌های حدیقه، ظرافت و تیزبینی خاصی به

خرج داده و گویا کاملاً آگاهی و باور داشته که شخصیت، یک عنصر اساسی و بسیار ضروری برای بیان یک حکایت است؛ اما شناخت وی در این زمینه بالطبع شناختی امروزی و همانند شناخت داستان‌پردازان و مینی‌مالیست‌های عصر حاضر نبوده است. به همین دلیل، وی در بیشتر حکایاتش به بررسی و توصیف دقیق و جامعی از شخصیت‌های داستانی خویش نپرداخته است. اما با بهره‌گیری درست از این عنصر توانسته است، بر تأثیرگذاری حکایت‌هایش بیفزاید؛ چنان که بعدها بیشتر همین حکایت‌ها، نظر شاعران برجسته‌ای چون مولوی و عطار را به خود جلب می‌کند و برخی از آنها در بیانی آراسته‌تر دوباره بازآفرینی می‌شود.

ب- بیشتر شخصیت‌هایی که در حکایت‌های حدیقه حضور دارند، شخصیت‌های مثبت هستند.

ج- بیشتر شخصیت‌ها از گونه تپیک یا نوعی هستند.

د- شخصیت‌های حکایت‌های حدیقه (بیشتر) از گونه شخصیت‌های ایستا به شمار می‌آیند که در واقع عرف داستان‌نویسی قدیم است.

ه- شخصیت‌های اصلی حکایت‌های حدیقه را با توجه به ویژگی‌های اصلی و بارز آنها می‌توان در پنج گونه بدین شرح جای داد که شیوه توزیع و بسامد آنها در جدول‌های مربوط در متن نموده شده است: شخصیت‌های تپیک، که بیشترین تعداد را به خود اختصاص داده است، شخصیت‌های تمثیلی، شخصیت‌های مذهبی-عرفانی، شخصیت‌های همراز و شخصیت‌های تاریخی و اسطوره‌ای.

منابع

- ۱- قرآن کریم. ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای.
- ۲- ابراهیمی، نادر. (۱۳۷۰). **صوفیانه‌ها و عارفانه‌ها**، تهران: نشر گسترده.
- ۳- داد، سیما. (۱۳۷۰). **فرهنگ و اصطلاحات ادبی**، تهران: مروارید.

- ۴- خزائلی، محمد. (۱۳۶۳). **شرح گلستان**، تهران: جاویدان.
- ۵- دهخدا، علی اکبر. (۱۳۷۷). **لغت نامه**، چاپ دوم از دوره جدید، انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶- شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۸۳). **تازیانه‌های سلوک**، چاپ چهارم، تهران: آگاه.
- ۷- _____ (۱۳۸۶). **زمینه‌های اجتماعی شعر فارسی**، تهران: نشر اختران، نشر زمانه.
- ۸- صفا، ذبیح الله. (۱۳۷۳). **تاریخ ادبیات ایران**، تهران: ققنوس.
- ۹- سنایی، ابوالمجد مجدودبن آدم. (۱۳۸۳). **حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه**، به تصحیح مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- ۱۰- میرصادقی، جمال. (۱۳۷۶). **عناصر داستان**، تهران: سخن.
- ۱۱- نیما یوشیج. (۱۳۶۴). **مجموعه کامل آثار نیما یوشیج**، به کوشش سیروس طاهباز، نشر ناشر، تهران.